

روانشناسی و فلسفه

نویسنده: پوهنیار سید ابوالقاسم وسیم

چکیده

روانشناسی مانند سایر علوم پیشینه دراز و طولانی دارد. مطالعه سرگذشت این رشته همچون پدیده ها و رخداد های دیگر جهان هستی حایز اهمیت است؛ زیرا، این بخش از معرفت بشری بیشترین عمرش را در خم و پیچ آراء و عقاید متفکران ادوار مختلف سپری نموده است که به مشکل توانست خود را از قیود اندیشه های فلسفی برهاند. تاریخ فلسفی روانشناسی به هزاران سال میرسد، در اواخر قرون وسطی به همت و تلاش دیکارت -فیلسوف فرانسه- نخستین گامهای تجربی شدن برداشته شد. کوششهای تجربه گرایان بریتانیا و پژوهشهای بعدی فزیکدانان و فزیولوژیستهای آلمان به جدایی روانشناسی از فلسفه انجامید. بعد از تجربی شدن نگرشها و دیدگاههای متفاوتی در مسایل روانشناختی مطرح شد که سبب

گسترش آن در تمام عرصه ها به خصوص آموزش و پرورش گردید.

واژه گان کلیدی: هشپاری، ناخودآگاهی، درون نگری، تداعی آزاد،

خودشکوفایی.

مقدمه

بررسی تاریخ علوم بیانگر پیدایی، رشد و تکامل پدیده های جهان هستی در گستره زمان است، که انسان نیز جزء لاینفک آن به شمار می آید- پیچیده ترین و برجسته ترین موجودات جهان آفرینش - نه تنها تاریخ جالبی دارد؛ بلکه آفریده های فکری و فعالیتهای او نیز سرگذشتی دارند شگفت انگیز. از فراورده های فکری او یکی هم روانشناسی است که رفتار آدمی و ماهیت آن در کانون توجه اندیشمندان و اهل نظر این دانش بوده است. جهان باستان، قرون وسطی، دوره نوزایی تا قرن نهم، شناخت انسان و کیفیت رفتار او به گونه ها و شیوه های متفاوتی مورد بررسی قرار گرفته است. همه تلاشها و کوششها جهت جدایی روانشناسی از فلسفه بود که در راستای این امر نقش دانشمندان اروپایی به ویژه فرانسس بیکن و دیکارت از همه براننده تر است. تجربه گرایان بریتانیا و فزیولوژیستهای آلمان نیز در این راه همت گماشته اند.

روانشناسی بعد از تجربی شدن به گسترش خود ادامه داد و نگرشهای ناهمگونی را تجربه نمود که امروز شاهد دست آوردهای علمی و تخصصی آن در همه عرصه های زنده گی هستیم.

نگاهی به گذشته روانشناسی

جستجو در ریشه یابی تاریخ روانشناسی طبق مدارک و شواهد به یونان باستان بر میگردد. از یونان به بعد روانشناسی دو مرحله تاریخی را تجربه کرده است. دوره اول از فلسفه یونان شروع تا پایان قرون وسطی که حدود بیست قرن را شامل میشود، ادامه می یابد. ویژه گی

این دوره شناخت روان و ماهیت آن از طریق روشهای فلسفی - قیاسی بود. این مرحله از تاریخ روانشناسی را دوره ما قبل علمی نیز گویند که باورداشتن به جدایی مطلق «روان و بدن» که بر اصل تفکر فلسفی دوران استوار بود، از مشخصه اصلی این دوره بوده است. دوره دوم، از دیکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) فیلسوف مشهور فرانسه به بعد آغاز می یابد که برابر با عصر نوزایی در اروپاست.

دوره ما قبل علمی شدن روانشناسی

فیلسوفان یونان باستان زنده گی روانی و موضوعات مربوط به آن را مورد بررسی قرار داده اند؛ چنانکه بقراط (۴۶۰-۳۷۵ ق م) که از «نظریه چهارگانه امپیداکلس» متأثر بود، اظهار نمود که مزاجهای آدمی از اخلاط چهارگانه تشکیل شده است که امروز نزد برخی از روانشناسان به عنوان اساس سازمان شخصیت در نظر گرفته شده است. وی علت اختلالات روانی را در عدم تعادل آمیخته های چهارگانه میدانست (آزاد، ۱۳۸۷: ۱۵). افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق م) شاگرد سقراط به این باور بود که دنیای ذهنی ترکیب افکاریست که مستقل از تجربه شخصی، تغییر ناپذیر است، واقعیت دارد که بر اساس آن ذهن وجود پیدا میکند (شعاری نژاد؛ ۱۳۷۰: ۷۶۹). وی افراد غیرعادی، نا به هنجار و آشفته را که دست به جنایات میزد به بررسی گرفت و آنها را مسؤول جنایات شان نمیدانست و تأکید میکرد تا به آنان به عنوان جنایت کاران برخورد نشود (آزاد، ۱۳۸۷: ۷). ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق م) بزرگترین متفکر یونانی مقالات و آثار زیادی از خود به جا گذاشته است. در میان آثار وی که از جهت شناخت رفتار بشری نخستین دیدگاه علمی اولیه محسوب میشود، میتوان تشریح فزیولوژی بدن، یادگیری بر اساس تداعی معانی بر طبق اصول مجاورت، مشابهت و تضاد، تأکید روی پیشرفت دانش بر اساس مشاهده را نام برد. وی در مورد آگاهی و هشیاری مطالب زیادی نوشت و حالات هیجانی مانند ترس، خشم، حسادت، نفرت، شجاعت و شفقت را به بحث و بررسی گرفت. وی خشم را

نتیجه بی عدالتی و ترس را آگاهی فرد از خطر میدانست. او در مورد غم و شادی از مفاهیمی

استفاده میکرد که با اصول فکر فروید شباهتهای زیادی داشت. ارسطو که لقب پدر روانشناسی را به خود اختصاص داده است در روانشناسی و تاریخ آن تأثیر زیادی داشته است چنانکه نفس را کارکرد هر یکی از دستگاه های بدن میدانند و از سه نفس نباتی، حیوانی و ناطقه نام میگیرد. به عقیده ارسطو محرکهای محیطی برتن تأثیر میکند و دستگاه های حسی اثرات محرکها را به قلب میرند و در آن جا تصورات ذهنی را به وجود می آورند که حاکم بر رفتار فرد اند (پارسا؛ ۱۳۸۳: ۲۶).

پس از ارسطو تفکرات یونانیان به جهت اخلاق گرایش پیدا کرد و فیلسوفانی مانند زنو «zeno» (۳۳۶-۲۶۴ ق م) و اپیکور (۳۴۲-۲۷۰ ق م) دیدگاه اخلاقی شان را مطرح نمودند. به عقیده زنو فرد عاقل باید بر تمام هوا و هوسهای خود فایق آید، از دلیل و برهان پیروی نماید و در مقابل خوشیها و غمها بی اعتنا باشد. اپیکور خوشی و لذت را هدف نهایی میدانست و بر این باور بود که هر عملی که خوشی آورد، خیر است (همان اثر؛ ۱۹).

در آیین مسیحیت نگاه به علم و فلسفه و طرح مسأله «ذهن و بدن» براساس مذهب و مطابق به تعالیم روحانی در نظر گرفته میشد که هر نوع احتراز و دوگانه گوی روان و بدن بی فایده بود (عظیمی، ۱۳۷۲: ۲۰)؛ زیرا، عقلانیت و منطق جای خود را به بشارت و رستگاری داد. تعالیم روحانی و کلیسا بر تمام جوانب زنده گوی انسان از جمله علم و فلسفه تا روانشناسی سایه افکند. در این دوره مهمترین مسأله در باره روانشناسی بحث در باره نفس یا روان و ماهیت و مراتب آن بوده است که به شدت تحت تأثیر تعالیم مسیحی قرار داشت. تلاشهای دو روحانی برجسته مسیحی در عصر مسیحیت خیلی پرازنده میباشد. سنت اگوستین (۳۵۴-۴۳۰ م) روحانی مسیحی به این عقیده بود که افراد بشر با همدیگر تفاوت دارند و هر یکی شخصیت جداگانه -

بی دارند. سنت توماس (۱۲۲۴-۱۲۷۴م) بر هماهنگی و تطبیق علم و مذهب تأکید میورزید و حقایق علمی را متکی بر مشاهده و تجربه میدانست (عظیمی، ۱۳۷۲: ۲۰).

در ادامه این روند تاریخی تلاشهای دانشمندان اسلامی و فعالیتهای آنان در مسایل روانی و تعلیم و تربیه قابل تذکر است. دیدگاه های ابن سینای بلخی، امام غزالی، فارابی، ابن مسکویه، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن خلدون و دیگران از اهمیت والایی برخوردار اند. ابن سینای بلخی (۳۷۰-۴۲۸ هـ ش) نفس را مورد بررسی و مطالعه قرار داد و اشاره به چهار نوع نفس فلکی، نباتی، حیوانی و انسانی کرد (پارسا؛ ۱۳۸۳: ۲۶). وی آثار زیادی در فلسفه، الهیات و طبابت نوشته است. به عقیده ابن سینای بلخی رابطه متقابل بین جسم و جان وجود دارد. امام غزالی (۴۵۰-۵۰۵ هـ ق) حقیقت انسان و ذات او را بر اساس چهار مفهوم قلب، روح، نفس و عقل بنا نهاد. به باور وی انسان موجود پویا و متحول است که رفتار او تابع جریانهای روانی و بدنی است. وی اظهار میدارد بین تن و روان رابطه محکمی وجود دارد، این رابطه و پیوند سبب ایجاد کنش و واکنشهای آدمی میگردد. او در پرداختن به محرکها، انگیزه ها و هیجانها رفتار انسان را متفاوت میداند (همان اثر، ۳۷). ابن مسکویه (۳۲۰-۴۲۱ هـ ق) در کتاب «تهذیب الاخلاق» اساس جامعه را مربوط به محبت میداند و رعایت تفاوتهای فردی از اصول تربیتی اوست. خواجه نصیرالدین طوسی (۴۷۲-۵۹۷ هـ ق) از سه نفس سبعی، بهیمی و ناطقه سخن میگوید. ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ هـ ق) عواملی چون هوش، استعداد شخصی، سطح تمدن و پیشرفت علمی، وضعیت اقلیمی و ویژه گیهای غذایی جوامع را در رشد تربیت مؤثر میداند (اسماعیل تبار، ۱۳۸۶: ۲۱۷-۲۲۴).

بعد از یک دوره طولانی دوهزار ساله؛ یعنی، از یونان باستان تا رنساس (اواخر قرن پانزدهم میلادی) شناخت انسان و ماهیت رفتار آدمی یکی از داغ ترین و اساسی ترین مباحث فلسفه را تشکیل میداد که طرح اندیشه های فلسفی روند جدایی روانشناسی را از فلسفه به درازا

کشانیده بود.

دیکارت و نخستین گامهای تجربی شدن روانشناسی

در پایه گذاری روانشناسی بیش از همه نقش فرانسس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶م) و دیکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰م) برجسته می باشد. مخالفت بیکن با خردگرایی عصر اقتدار کلیسا سبب شد تا با صراحت مباحث نظری بیست قرن گذشته را که براساس روش قیاسی مورد بررسی قرار می گرفت، به چالش بگیرد و در مقابل روش استقرایی را برای توجیه علم پیشنهاد کند. نشر کتاب «ارغنون نو» توسط بیکن، تجربه گرایان را در مقابل استدلالیان استقلالیت بخشید. به اعتقاد بیکن برای شناخت طبیعت باید به سوی آن رفت و قوانین آن را از خود آن آموخت، تنها از راه فراهم آوردن نمونه های تجربی است که میتوان به دانستیهای تازه دست یافت (همان اثر، ۲۴۲). بیکن روش استقرایی را شیوه راستین تحقیق علمی و فلسفی دانست و اعلام داشت برای شناخت حقیقت ابتدا باید بتهای ذهنی به میراث رسیده از قرون گذشته را از خود دور ساخت تا به کشف حقیقت رسید (پارسا؛ ۱۳۸۳: ۴۲).

دیکارت فیلسوف فرانسوی از چهره های مشهور در تاریخ روانشناسی است که نقش خود را در راستای رهایی روانشناسی از فلسفه به خوبی ایفا نمود. وجود روانشناسی نوین بی تردید مرهون تفکر وی می باشد که دیدگاه دوگرایی افلاطون را به چالش گرفت و با طرح مسأله ذهن - بدن روان شناسی را وارد مرحله جدیدی از تاریخ آن ساخت. وی تأکید ورزید اثرگذاری بدن بر ذهن بیش از آن است که افلاطون بیان کرده بود (شولتز؛ ۱۳۸۷: ۵۴). به عقیده او موجود زنده دستگاهی است که ساختمان بسیار پیچیده یی دارد و خود کارانه از محرکهای خارجی متأثر میشود (شعاری نژاد؛ ۱۳۷۰: ۷۷۱).

بزرگترین خدمات دیکارت در روانشناسی طرح مسأله «ذهن - بدن»، «نظریه قوس بازتابی» و پایه گذاری مقدمات مطالعه دستگاه عصبی است. او اولین کسی است که توجه

دانشمندان را به شناخت رفتار انسان برپایه های فزیولوژیک جلب کرد. وی غده صنوبری را نقطه تلاقی تن و روان میداند (پارسا؛ ۱۳۸۳: ۴۲).

دوران پیش از علمی شدن روانشناسی

این دوره برابر است با مرگ دیکارت (۱۶۵۰) الی نیمه قرن نهم که دوصد سال را در بر میگیرد که روانشناسی در مرحله پیش علمی قرار دارد. طی این مدت در اروپا سه دیدگاه: اثبات گرایی، ماده گرایی و تجربه گرایی مسلط است که پایه های فلسفی علم نوین روانشناسی تشکیل دادند که در بین این سه دیدگاه تجربه گرایی نقش بیشتری به عهده داشت. از دید تجربه گرایان، ذهن از طریق تجارب حسی رشد میکند (شولتز؛ ۱۳۸۷: ۶۰). اندیشه های دانشمندان بریتانیایی چون: جان لاک، جورج برکلی، دیوید هیوم، دیوید هارتلی، جیمز میل و جان استوارت میل شامل این نگرش فکری اند. جان لاک از احساس و تفکر یعنی حس درونی و بیرونی سخن زد، آن چه که در قرون وسطی به آن توجه نمیشد (اسماعیل تبار؛ ۱۳۸۶: ۲۴۶). به عقیده جان لاک ذهن کودک هنگام تولد لوح سفیدی است که با تجارب محیط زنده گی اجتماعی و فرهنگی شکل میگیرد و عادات به وجود می آیند. وی با تحریر کتاب «درک و شناخت انسان» دیدگاه خود را مبنی بر این دید که تجربه حسی اساس هرگونه شناختی است (شعاری نژاد؛ ۱۳۷۰: ۷۷۳) مطرح نمود که این طرز فکر میتواند مقدمه روانشناختی تجربی به شمار آید. همچنان تجربه گرایان دیگر در باره رفتار انسان اظهاراتی کرده اند که به علمی شدن روانشناسی مؤثر واقع شد.

مرحله تجربی شدن روانشناسی

عامل مهمی که روانشناسی خیلی دیرتر از سایر علوم از فلسفه جدا شد، همانا ویژه گی این علم است که انجام آزمایش را در مورد بعضی از مسایل روانی محدود و حتی دشوار میساخت. این عامل سبب شد تا مقدمات اولیه علمی شدن روانشناسی بر دوش فزیکدانان و

فزیولوژیستها بیفتند؛ البته در این امر نقش دانشمندان آلمان به ویژه هلمهولتز، وبر، فخنر و ویلیام ووند از همه برازنده تر است.

ووند زمانی که رسماً آزمایشگاه لیبریک (۱۸۷۹م) را تأسیس کرد «هشیاری یا آگاهی» را مورد آزمایش قرار داد. ووند به این باور بود که شناخت رفتار از طریق تجزیه هشیاری به عناصر اولیه آن امکان پذیر است. او در سال ۱۸۷۴م کتاب «اصول روانشناسی فزیولوژی» را منتشر نمود که برای مدت زیادی به عنوان منبع اطلاعات روانشناسی جدید مورد استفاده روانشناسان آزمایشی قرار داشت (شولتز؛ ۱۳۸۹: ۱۰۵). ویلیام ووند بانی روانشناسی جدید مطالعات خود را در مورد مسایل روانی بر اساس روش «درون نگری» پیش میرد. درون نگری به مشاهده و ثبت ماهیت ادراک، تفکرات و احساسات خود شخص اطلاق میشود (هیلگارد؛ ۱۳۸۵: ۶)؛ به عبارت دیگر، درون نگری بررسی حالت روانی فرد توسط خودش میباشد.

ویلیام ووند شاگردان زیادی را آموزش داد که با برگشت به کشورهای شان به تأسیس آزمایشگاهها پرداختند و در دانشگاهها به آموزش و تحقیق روانشناسی مشغول گردیدند. تیچنر شاگرد و همکار ووند بعد از آموزش در پوهنتون لیبریک آلمان در سال ۱۸۹۲ به امریکا رفت و به حیث استاد در دانشگاه کرنل مصروف تدریس گردید. او مانند ویلیام ووند به ماهیت تجربیات ذهنی که مسأله اصلی روانشناسی بود، باور داشت.

گرایشهای فکری در روانشناسی نوین

از سال ۱۸۹۰ گرایشهای فکری در روانشناسی نوین آغاز شد. ویلیام ووند و تیچنر با ارایه دیدگاه شان در روانشناسی، «هشیاری» را در کانون توجه قرار دادند. شناخت رفتار با تجزیه هشیاری به عناصر اولیه آن، موضوع اصلی این مکتب را تشکیل میداد و «درون نگری» به عنوان روش تحقیق مورد استفاده پژوهشهای روانی قرار گرفت. این گرایش فکری از نظر

موضوع و روش به «ساختگرایی» مسما گردید، نامی که تیچنر به آن داد. تیچنر از موضع ساختگرایی در دانشگاه کرنل امریکا به تحقیقات و پژوهشهای روانی دست برد و آزمایشگاه روانی را تأسیس کرد. روانشناسی ووند در امریکا مورد استقبال قرار گرفت و به محبوبیت رسید. بعد از مدتی دانشمندان امریکا، روانشناسی ساختگرایی را مورد انتقاد قرار دادند. ویلیام جیمز اولین کسی بود که تجزیه ذهن را به عناصر اولیه آن در شناخت رفتار مؤثر ندانست و اظهار نمود برای شناخت رفتار کارکرد ذهن مهم است نه کاهش آن تا سطح عناصر اولیه ذهن. ویلیام جیمز که از بنیانگذاران اولیه در روانشناسی کارکردی امریکاست. وی در کتاب «روانشناسی: دوره کوتاه» (۱۸۹۲) خطوط اصلی فکری خود را مطرح ساخت و به جای جستجو در عناصر ذهن به وظیفه آن تأکید ورزید (جیمز کالات، ۱۳۸۶: ۱۷). درگیری بین روانشناسی ساختگرایی تیچنر و کارکردگرایی آغاز شد.

جان دیوی (۱۸۵۹-۱۹۵۲) و رولند آنجل (۱۸۶۹-۱۹۴۹) از چهره های برجسته روانشناسی امریکاست که در اساس گذاری کارکردگرایی خدمت کردند و در دانشگاه شیکاگو مصروف تدریس بودند با انتقادهای شدید بر رقیب تاختند. به این ترتیب دانشگاه کرنل و شیکاگو به دو ستاد مبارزاتی تبدیل شد. این دو نگرش فکری روانی در یک زمینه مشترک و با دو دیدگاه مختلف به درگیری ادامه دادند.

در سال ۱۹۱۲ که سالی پر آشوب برای روانشناسی است، جنبش فکری «رفتارگرایی» به کوشش جان واتسن (۱۸۷۸-۱۹۵۸) در امریکا شکل گرفت که در واقع نگرشی علیه ساختگرایی و عملگرایی بود. این جنبش خلاف توقع دو دیدگاه قبلی تمام مفاهیم ذهنی را از ساحت روانشناسی دور ساخت و به مفاهیم محرک و پاسخ توجه خود را مبدول داشت. از نظر رفتارگرایی ذهن یا هشیاری و تمام مفاهیم مربوط به آن در روانشناسی مفهوم ندارد، آنچه که اهمیت دارد مطالعه رفتار آشکار موجود زنده است.

واتسن در سال ۱۹۱۹ کتابی تحت عنوان «روانشناسی از دید رفتارگرا» منتشر کرد که بر نهضت رفتارگرایی تأثیر زیاد گذاشت. رفتارگرایی با رفتارهای قابل مشاهده و قابل اندازه گیری تمرکز دارد و هرگز به جریانهای ذهنی علاقه نشان نمیدهد. واتسن عقیده دارد که شعور یا آگاهی قابل تعریف نیست و نه در تحقیقات روانی مورد استفاده دارد. وی اظهار نمود همان طور که ذهن از روانشناسی حذف شد، آگاهی که تعبیر دیگری از ذهن است باید از روانشناسی حذف گردد و به جای آن «رفتار» را که امر عینی و قابل مشاهده است، موضوع اصلی روانشناسی قرار داد (شعاری نژاد؛ ۱۳۸۰: ۴۳).

در سال ۱۹۱۲ هنگامی که درگیری رفتارگرایی در امریکا با نگرش ساخت گرایی تیچنر و ووند آغاز گردید، گشتالت در آلمان به رهبری ورتایمر (۱۸۸۰-۱۹۴۳) شکل گرفت و حملات خود را مستقیم متوجه روانشناسی ووند و تیچنر ساخت. در واقع از دو جبهه فکری به ساختگرایی تاخت و تاز صورت گرفت. رفتارگرایان از این نکته نظر با ساختگرایان درگیری داشتند که هشیاری را در روانشناسی نپذیرفتند؛ اما گشتالت که هشیاری را پذیرفته بود تلاش برای تجزیه آن با ساختگرایی مخالفت میورزید. گشتالت به این باور بود که کل با مجموعه اجزای آن متفاوت است. کیفیتی که در کل وجود دارد، در هیچ یک از اجزا وجود ندارد (شولتز، ۱۳۸۹: ۳۹۶).

نهضت گشتالت که توسط ورتایمر و همکارانش کافکا و کهلر به وجود آمد تا سال ۱۹۲۰ یک پارچه به فعالیت خود ادامه داد. در سال ۱۹۳۳ با به قدرت رسیدن نازیها در آلمان رهبران این جنبش به امریکا فراری شدند و مرکزیت گشتالت در آن جا منتقل گردید که به زودی مورد توجه قرار گرفت؛ اما به دلایلی گسترش آن به آهسته گی انجام میگرفت آن هم به علت تسلط رفتارگرایی. مهم تر از همه درگیری گشتالت با دو دیدگاه ساختگرایی و کارکردگرایی بود که عملاً در صحنه حضور نداشتند. گشتالت با رفتارگرایی نیز به مخالفت

برخاست؛ اما نتوانست هویت خود را تا آخر حفظ نماید.

فروید و جنبش روان کاوی

نهضت روان کاوی از لحاظ زمانی با گرایشهای دیگر روانشناختی همزمان است؛ ولی از نظر مکانی بیرون از مراکز دانشگاهی و آزمایشگاهی از درون روان پزشکی ظهور و رشد کرد. موضوع مورد مطالعه روان کاوی رفتار نا به هجار از طریق روش مشاهده بالینی است که به درمان بیماران روانی در جامعه پرداخت. فروید اساس گذار این جنبش است، وی روان کاوی را در اروپا زمانی مطرح ساخت که رفتارگرایی در حال شکل گرفتن بود (هیلگارد، ۱۳۸۵: ۱۱). او با تحلیل رویاها و خاطرات بیماران، درمان روانی را متحول ساخت و تلاش نمود تا رفتار بیماران خود را تا حد تجربیات دوران کودکی ردیابی نماید (کالات، ۱۳۸۶: ۳۲). فروید با طرح «ناخودآگاهی» جهت روانشناسی را از هشجاری به ناخود آگاهی تغییر داد. وی معتقد بود همه بی نظمیهای روانی باید در ناخود آگاهی ذهن جستجو شود و برای کشف این منبع رویاهای بیماران را مورد تحلیل قرار میداد (شریعتمداری، ۱۳۸۰: ۴۳۲). فروید با این ادعا که «ما فرمان روایان منطقی زنده گی خود نیستیم؛ بلکه در کنترل نیروهای ناهشیار قرار داریم که از آنها نا آگاهیم» سومین ضربت را بعد از کوپرنیک و داروین به من جمعی انسان وارد گردانید (شولتز؛ ۱۳۸۹: ۴۳۲). در سال ۱۹۲۳ فروید به اوج شهرت رسید. زمانی که نازیها در آلمان به قدرت رسیدند (۱۹۳۳) تمام آثار درفروید در آتش سوختانده شد. بعد او به بریتانیا فرار کرد و در ۱۹۳۹ در آنجا درگذشت.

جنبش روان کاوی در زمان حیات فروید به مخالفتهای شدیدی مواجه شد. همکاران نزدیک وی چون: یونگ، آدلر و هورنای در مخالفت با عقاید فروید از وی بریدند. این مکتب علیه نگرش زیست شناختی پایه گذاری شد. تأکید این دیدگاه بر عوامل روانی از قبیل هیجان، اضطراب، ناکامی، تعارض و استرس است نه عوامل بدنی. روان کاوی تأثیر عمیقی بر

روانشناسی به جاگذاشت و مفاهیم بنیادین آن را اضطراب، دستگاه روانی، مکانیزمهای دفاعی و مراحل رشد روانی جنسی و از این قبیل تشکیل میدهد.

بنابراین، فروید و روان کاوی فرویدی و روانشناسی علمی امریکا از جایگاه خاصی برخوردار است و علاقه نسبت به عقاید فروید و تأثیر اندیشه های وی بر فرهنگ عمومی امریکا بسیار زیاد بوده است؛ به طوری که در سال ۱۹۲۰ بیش از ۲۰۰ کتاب در باره تحلیلهای وی در امریکا انتشار یافت (شولتز؛ ۴۸۲:۱۳۸۹). روان کاوی فروید با وجود انتقادی که در دقت علمی و ضعف روش تحقیق داشت؛ در روانشناسی نوین جای مشخصی دارد.

نگرش انسانگرایی «نیروی سوم»

بین سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ جنبش انسانگرایی توسط مازلو (۱۸۰۸-۱۹۷۰) در امریکا شکل گرفت. این جنبش به عنوان یک اقدام اصلاحی در روانشناسی علیه رفتارگرایی و روان کاوی به وجود آمد. روانشناسان انسانگرایی سعی ندارند رفتار را برحسب اجزا یا علت‌های نهفته آن توضیح دهند. آنها معتقدند که انسانها در باره اینکه چه کاری را انجام میدهند تصمیمات سنجیده و هشیار میگیرند (کالات؛ ۲۳۹:۱۳۸۶). مازلو عقیده دارد انسان با نیازهای ذاتی و غریزی به دنیا می آید که این نیازها رفتار فرد را فعال و هدایت میکند؛ اما رفتارهایی که ما برای ارضای نیازها به کار میبریم اکتسابی و در افراد متفاوت اند (شولتز؛ ۳۶۱:۱۳۷۸).

نیازهای مازلو به ترتیب سلسله مراتب از پایین یعنی از نیازهای فزیولوژیکی به طرف بالا به نیاز خود شکوفایی منتهی میشود. او در مورد انسان دید هشیارانه ارایه میکند و تأکید او روی بهداشت روانی، رشد و پیشرفت و تواناییهای بالقوه انسان است. به عقیده وی انسان گرایش ذاتی برای خود شکوفایی دارد و برای خود شکوفاشدن، ارضای نیازهایی که در سطوح پایین سلسله مراتب نیازها قرار دارند ضروری است (شولتز؛ ۱۳۸۹:۵۳۳). به باور مازلو

عالی ترین نیاز افراد خود شکوفایی است؛ یعنی، تحقق بخشیدن به استعداد فرد. او به جهت توصیف شخصیت خود شکوفالست افرادی را که از نظر او به استعداد کامل خود رسیده بودند، تهیه کرد و ویژه گیهای مشترک آنها را جستجو نمود (کالات؛ ۱۳۸۶:۲۶۰).

این نهضت به دلایلی نتوانست بخشی از مسیر اصلی روانشناسی درآید؛ ولی این طرز فکر را در درون روان کاوی معاصر تقویت کرد که اشخاص میتوانند هشیارانه و آزادانه زنده گی خود را شکل دهند (شولتز؛ ۱۳۸۹: ۵۴۰). مازلو در سال ۱۹۶۰ یکی از روانشناسان معروف گردید و در سال ۱۹۶۷ به ریاست انجمن روانشناسان امریکا رسید.

موقعیت کنونی روانشناسی

در حال حاضر، روانشناسی در کنار علوم دیگر قرار دارد. این رشته علمی شاخه ها و تخصصهای متعددی را شامل میشود که از حرفه های کمک رسانی تا پیشرفته ترین تحقیقات و پژوهشها در باره عملکرد مغز را در بر گرفته است. از دیدگاه روانشناسی معاصر، انسان موجودی است بیولوژیکی، اجتماعی و روانی (عقلی) که با نیازهای زیستی، اجتماعی و روانی زنده است. روانشناسی حاضر در مطالعه رفتار انسان به تمام نیازها توجه دارد و میزان اثرگذاری نیازها را در رفتار مورد بررسی قرار میدهد و رفتار انسان را پیچیده، مرکب، متنوع و متغیر میداند و بین رفتار انسان و حیوان فرق قایل است.

از نیمه قرن بیستم روانشناسی با توسعه روز افزونی رو به رو شده که بیش از گذشته و حال به گسترش خود ادامه داده است. رشته ها و تخصصهای روانشناسی معاصر در برگیرنده روانشناسی رشد، روانشناسی تربیتی، روانشناسی اجتماعی، روانشناسی فزیولوژیک، روانشناسی کلینیکی، روانشناسی مکتب، روانشناسی شخصیت، روانشناسی مشاوره، روانشناسی پزشکی، روانشناسی قانون، روانشناسی کار، روانشناسی صنعتی و روانشناسی مدیریت و غیره است که

هر یک به مطالعه نوع رفتار معین میپردازد تا رفتار توصیف شود و چگونه گی بروز آن وضاحت یابد. روانشناسان معاصر در محیطهای شغلی متفاوت مصروف کار میباشند و طبق آمار بیشترین آنها در کالجها و دانشگاهها به آموزش و پژوهش اشتغال دارند که یک سوم کل روانشناسان را تشکیل میدهند که ۴۳ در صد میشوند؛ ۳۲ در صد در بیمارستانها و کلینیکها و مکانهای تجارتي کار میکنند. ۱۷ در صد به حرفه های خصوصی و ۱۱ در صد به مؤسسات دولتی و ۶ در صد به محیطهای دیگر آموزشی مصروف اند.

معیار روانشناس شدن در کشورهای جهان متفاوت است؛ در ایالات متحده امریکا و کانادا با سپری نمودن یک دوره چهارساله و اخذ مدرک لیسانس این موقف به دست می آید و اخذ دکتر (phd) چهار یا پنج سال به کار دارد تا به مقام روانشناس رسید. بنابراین، برای حصول تخصص در روانشناسی دوره های چندین سالة تحصیلی را باید گذراند تا در رشته های آزمایشی، بالینی یا صنعتی رسید (کالات؛ ۱۳۸۶:۱۲). همچنان روانشناسی معاصر نقش برجسته یی را در امر آموزش و تدریس به عهده دارد. روانشناسان آموزشی به عنوان متخصصان امور مکتب به نیازهای تحصیلی شاگردان توجه دارند و باتهییه برنامه ها چگونه گی اجرای آن را به آموزگاران توصیه میکنند. در رشته روانشناسی آموزشگاهی فرصتهای شغلی مناسبی وجود دارد و تقاضا برای به دست آوردن مدرک از این رشته در کشورهای خیلی زیاد است و زمینه های کاری این رشته زیادتیر نظامهای آموزشی اند و این فرصت خوبی برای مسؤولان، سرپرستان و آموزگاران است تا یافته های روانشناسی را در بخشهای مختلف زنده گی به ویژه در امر تربیتی به کار ببرند.

نتیجه گیری

یکی از موضوعات و مسایل روانشناختی، بحث تاریخی آن است. در واقع، مطالعه

گذشته این رشته، پرداختن به بخش عظیمی از مطالب محتوایی آن می باشد که معرفت یافتن به چنین دانشی از روند تحولات و انکشافات فکری در شناخت رفتار آدمی و ماهیت آن آگاه میشویم که موردی است ضروری و الزامی.

فیلسوفان یونان باستان مسایل روانشناختی را از نظر پنهان نگذاشته اند. افلاطون و ارسطو بحثهای مشخص و معین روانی دارند که مطالعه آنها برای علاقه مندان این رشته جالب و با اهمیت است. در قرون وسطی با وجود تفتیش عقاید کلیسایی، تلاش اندیشمندانی چون سنت اگوستین و سنت توماس در پرداختن به مسایل روانی و شناخت رفتار از منظر مسیحیت بسیار با ارزش بود. اندیشمندان اسلامی نیز با علاقه به امور روانی و بررسی مسایل و مطالب آن، دیدگاه های روشنی ارائه کرده اند؛ اما عامل اساسی که روانشناسی خیلی دیرتر توانست به استقلال علمی و تجربی برسد، همانا برخورد فلسفی به موضوعات روانشناختی در طول قرون متمادی بوده است که این مشکل و مانع سرانجام به کوشش فرانسس بیکن و دیکارت برطرف و نخستین گامهای اولیه در این زمینه برداشته میشود. اواخر قرن پانزدهم که برابر است با ظهور نوزایی در اروپا، جنبشهای فکری از گرایشهای فلسفی به جهت علمی و تخصصی هدایت میشود که در پیشاپیش این حرکتها نقش تجربه گرایان بریتانیا، پژوهشهای فزیکدانان و فزیولوژیستهای آلمان از همه برجسته تر است. سرانجام آزمایشهای روانشناختی زمینه را برای مستقل شدن این رشته مساعد میسازد و روانشناسی به عنوان علم مستقل و آزمایشی به مقام علمی اش نایل میگردد.

سرچشمه ها

۱. اسمیت، ادوارد و دیگران. (۱۳۸۴). **زمینه روان شناسی هیلگارد**. ترجمه پور

افکاری، نصرت الله. تهران. انتشارات آینده سازان.

۲. اسماعیل تبار، مهدی. (۱۳۸۶). **فلسفه آموزش و پرورش**. تهران. انتشارات

فرهنگ سبز.

۳. آزاد، حسین. (۱۳۸۷). **آسیب شناسی روانی**. تهران. انتشارات بعثت.

۴. پارسا، محمد. (۱۳۸۷). **زمینه نوین روان شناسی**. تهران. انتشارات بعثت.

۵. شعاری نژاد، علی اکبر. (۱۳۷۰). **روان شناسی عمومی**. تهران. انتشارات توس.

۶. شریعتمداری، علی. (۱۳۸۰). **روان شناسی تربیتی**. تهران. چاپ سیزدهم.

انتشارات امیرکبیر.

۷. شولتز، دوان و شولتز، سیدنی. (۱۳۸۸). **تاریخ روان شناسی نوین**. مترجمان

سیف، علی اکبر و دیکران. تهران. انتشارات دوران.

۸. شولتز، دوان. (۱۳۷۸). **نظریه های شخصیت**. مترجمان کریمی، یوسف و دیگران.

تهران. انتشارات ارسباران.

۹. عظیمی، سیروس. (۱۳۷۲). **اصول روان شناسی عمومی**. تهران. انتشارات صفار.

۱۰. کالات، حیمز. (۱۳۸۶). **روان شناسی عمومی**. ترجمه محمدی، سید یحی.

تهران. انتشارات روان.